

## بخش بیست و چهارم سفرای زمان شاه عباس بزرگ و شاهان پس از او

اولین هیئت‌های بااهمیتی که از اروپا به دربار شاهان ایران رسیده‌اند سفرائی می‌باشند که در زمان شاه عباس اول (۱۶۲۸-۱۵۸۷ میلادی) به ایران اعزام شده‌اند. اغلب این نمایندگان مأموریت‌های مذهبی و تجاری داشتند اما در میان آنان چند هیئت سیاسی هم دیده می‌شود که شاه را به جنگ با ترکان ترغیب می‌نمودند. در زمان این پادشاه، نه ایران نمایندگانی در کشورهای همسایه داشت و نه آن کشورها نمایندگانی دائمی در دربار ایران داشتند. کشورهای آسیائی هم به جز چند مورد، سفیری در کشورهای همدیگر نداشتند زیرا آنها سلطنت یکدیگر را به رسمیت نمی‌شناختند اما خان‌ها و امرای مناطق مجاور که روابطی با همسایگان خود داشتند فرستادگانی با هدایای فراوان به دربار یکدیگر اعزام می‌کردند تا مشکلات مرزی را حل و فصل نمایند. در اکثر موارد از اعزام هیئت خبری نبود و فقط خواست دربار توسط پست چاپاری اعلام می‌شد اما گاهی فرستاده‌ای از یکی از کشورهای آسیائی به دربار شاه ایران می‌رسید. به ویژه سفرای هند که با عظمت‌تر از سایر هیئت‌ها بودند.

پیترو دل‌واله در سال ۱۶۱۹ میلادی هدایای سفیر هند به دربار شاه عباس را در نامه‌ای از اصفهان شرح داده است. او می‌نویسد "هدایا توسط ۲۹ شتر با کالاهائی که حدس می‌زنم لباس‌های فاخر و پارچه‌های اعلای هندی باشد، از راه رسید. سکوی زیبایی سقف‌دار<sup>۱</sup> بزرگی با روکش طلا که به خاطر حمل آسان چند تکه می‌شد، جزئی از هدایا بود. تعداد زیادی اسلحه با تزئینات جواهرنشان و ۲۰۰ بشکه پر از پارچه هندی اعلا برای عمامه که در ایران بسیار متداول می‌باشد، توسط حیوانات حمل می‌شد. در هر بشکه ۵ تا ۶ عمامه بود. دو نفر دندان حیوان بزرگی را حمل می‌کردند، احتمالاً عاج فیل یا استخوان ماهی بزرگی بود. ۵ ارابه دوچرخه که هر یک توسط دو گاو نر سفید و تمیز کشیده می‌شد مملو از اجناس بوده و روکشی از حریر زربفت داشتند. پس از آنها تعداد زیادی حیوانات عجیب و غریب و دو حیوان به نام چوقیودن<sup>۲</sup> که فکر می‌کنم کرگدن باشد و گفته می‌شد حتی با فیل هم می‌جنگد، حرکت می‌کرد. حیوان عجیب دیگری شبیه گاومیش اما با شاخ‌های پیچ‌پیچ در میان هدایا به چشم می‌خورد. من تصور می‌کنم که این حیوانی بود که در این

۱. Pavilion. ۲. Chiueghieuden.

قسمت از جهان نامی ندارد. گذشته از آن، آهوان خوشبو، چند نوع گوزن، الاغ‌های وحشی به رنگ روشن، بزهای وحشی سه پا که دو پا در جلو و یک پا در عقب داشتند و ۸ یا ۱۰ فیل، بسیار بزرگتر از فیل‌هایی که من در اصفهان دیده بودم، قطار هدایا را تشکیل می‌داد. دو یا سه عدد از زیباترین فیل‌ها بر پشت خود اطاقکی حمل می‌کردند و روی آنها با حریر و مخمل‌های اعلا پوشیده شده بود. نفراتی در داخل این اطاقک‌ها نشسته بود. اطاقک‌ها به اندازه‌ای بزرگ بودند که دو نفر می‌توانست در آنها دراز بکشد. فیل‌بانان روی گردن فیل‌ها نشسته و با میله‌ای فلزی آنها را هدایت می‌کردند.

همزمان سفیری هم از روسیه وارد شد که مقدار زیادی ودکا در بشکه‌هایی به روی شترها هدیه آورده بود. شاه به شوخی این مطلب را به سفیر تذکر داد. به نظر من شاه از این هدیه ناراحت شده بود. او فکر می‌کرد روس‌ها او را دائم‌الخمر تصور می‌کردند که این مقدار ودکا هدیه آورده بودند. به ندرت کسی از اطلاع سایرین به نقاط ضعف خود، خوشحال می‌شود. شاه به‌قدری ناراحت شد که به‌سفیر گفت که من به‌اندازه مصرف خود از این هدیه برداشتم و باقی را از صمیم قلب به شما باز می‌گردانم و دستور داد هدیه‌کذائی را به‌سفیر پس‌دهند. او اطلاع‌داشت که روس‌ها از این نوشابه به‌مقدار زیادی مصرف می‌کنند." دلاواله شخصاً به حضور شاه عباس رسیده بود. او ادامه می‌دهد "وقتی شاه وارد دیوان خانه شد به من اشاره کردند و من برای شرفیابی از جای خود حرکت کردم. کرسی‌باشی در سمت چپ من، زیر بغل مرا گرفته بود تا مرا حمایت کند. این رسم در کشورهای شرقی متداول است و نشان دهنده احترام آنها به میهمان می‌باشد. هر چه مقام شخص بالاتر باشد مقام مهمتری زیر بغل او را می‌گیرد. شاه با دیدن من ایستاد و من به رسم خود تعظیم بلند بالائی کردم تا جائی که زانوی راست من به زمین خورد و خواستم بر دامن ردای او بوسه بزنم. البته قصد بوسیدن پای شاه را نداشتم چرا که این عمل، خاص پدر مقدس، پاپ می‌باشد. هر چند اگر او اجازه می‌داد این عمل را انجام می‌دادم اما شاه دست راست خود را دراز کرد و اجازه نداد که من دامن او را ببوسم. من دست شاه را بوسیده و دست خود را به پیشانی بردم. شاه نشست، عمامه خود را برداشته در کنار خود به زمین گذاشت و در طول مدت دیدار من او بدون سرپوش بود. چون غروب بود، احتمال داشت نم غروب به سلامتی وی صدمه بزند اما شاه هرگاه به تنهائی یا در میان جمعی می‌نشیند عمامه از سر بر می‌دارد. جای تعجب ندارد زیرا من هم در منزل خود کلاه از سر بر می‌دارم. بجز شاه، هیچ‌کس عمامه از سر برداشت زیرا در ایران، بر خلاف سنت ما، برداشتن کلاه در مقابل بزرگان بی‌ادبی می‌باشد. آنگاه شاه دستور داد شراب آورده شود. افندی بیک مسؤل شراب شاه که مرد بزرگ و چاقی بود، خارج از دیوان‌خانه ایستاده بود. او بلافاصله جام را آورد و از تنگ شیشه‌ای زیبایی، پیاله طلالی را که شاه در دست داشت پر نمود. هنگامی که تصمیم داشت با عجله شراب بیاورد پای او در حوضی در پای پلکان دیوان‌خانه گیر کرد و حصار با صدای بلند به خنده افتادند. پس از پر کردن پیاله شاه آن چنان بی‌احتیاطی نمود که تنگ به نرده دیوان‌خانه اصابت کرد و شکست و تمامی شراب‌ها در حضور شاه تلف

شد".

در سال ۱۶۲۶ ميلادی هينتی بزرگی از انگلیسی‌ها به رياست سر دادمور کاتون<sup>۱</sup> از هند به دربار شاه آمد. علت سفر او همپيمانی با ایرانیان عليه ترک‌ها بود. همچنين آنها تقاضای خسارت داشتند زیرا به نظر آنها سر رابرت شرلی<sup>۲</sup> در دربار شاه عباس مورد بی‌احترامی قرار گرفته و تمام دارائی‌های وی توسط ایرانیان ربوده شده بود. علت سوم این سفر، آغاز مجدد مناسبات تجاری ایران و انگلیس بود. آنها در شهر اشرف<sup>۳</sup> در مازندران شرفیاب شدند. هينت بزرگی بود که دائماً از شاه تمجید کرده و از مراسم دربار و میهمان‌نوازی او متشکر بودند. پیش از شرفیابی، سفیر مجبور شد در اطای به انتظار بنشیند. در عوض قهوه که در این موارد با آن از سفرا پذیرائی می‌شد از او با غذا پذیرائی کردند. غذاهای گوناگون با شراب‌های عالی در ظروف طلائی آورده شد. شراب او را هم در جام طلائی می‌ریختند.

آنگاه او پس از عبور از دو راهرو طولانی با تزئینات بی‌نظیر، به تالار شرفیابی رسید. شاه با لباس سرخ رنگ ساده و فقط غلاف شمشیر طلائی در کمر، در تالار حضور داشت و مقامات کشوری مانند مجسمه ایستاده بودند.

شاه تنفر خود را از ترک‌ها ابراز نمود و قول داد به کار سر رابرت شرلی رسیدگی کند. همچنين قبول کرد که در بندر گامبرون<sup>۴</sup> سالانه هزار عدل پارچه ابریشمی با لباس‌های انگلیسی مبادله شود. گفته می‌شود شاه از رفتار کاتون به خاطر چهار زانو نشستن که رسم ایرانیان در مقابل بزرگان است، خیلی راضی بود. شاه از روی ادب، پیاله‌ای پر کرد و به سلامتی پادشاه انگلستان نوشید. در حین نوشیدن این پیاله، فرستاده مطابق رسوم انگلستان از جای برخاست و کلاه از سر بر گرفت و شاه هم به احترام پادشاه انگلستان با لبخندی عمامه از سر برداشت. این ملاقات دوستانه، امید در دل هينت انداخت اما از آنجائی که وزیری که باید به مفاد این توافقنامه عمل می‌کرد دشمن انگلیسی‌ها بود این توافقنامه هرگز عملی نگشت.

هينت هولشتین که قبلاً به آن اشاره کردم در سال ۱۶۳۷ ميلادی در زمان سلطنت شاه صفی اول (۱۶۲۸-۴۲ ميلادی) به اصفهان رسید. این هينت به خاطر نگارش حوادث روزانه به صورت سفرنامه‌ای توسط منشی آن، آدام اوله‌آریوس مشهور گشت. این سفر نامه به خاطر ثبت وقایع روزانه، برای زمان خود کار باارزشی می‌باشد اما نگارنده به

۱. Sir Dodmore Cotton فرستاده چارلز اول پادشاه انگلستان به دربار ایران در قرن ۱۷ م  
 ۲. Sir Robert Sherley تولد حدود ۱۵۸۱، درگذشت ۱۳ ژوئیه ۱۶۲۸ م، شاه عباس در سال ۱۰۰۷ ه  
 ق در قزوین با برادران شرلی، آنتونی و رابرت ملاقاتی داشت. او از وجود آنان برای تجهیز و ایجاد نظم در قشون ایران استفاده کرد و توسط آنها روابط ایران و ممالک اروپایی را با داشتن یک وجه مشترک و آن دشمنی با دولت عثمانی گسترش داد. شاه برادران شرلی را به کمک اشوردی‌خان گماشت تا توپخانه و اسلحه‌خانه قدرتمندی بسازند.

۳. نام بهشهر در زمان سلاطین صفوی ۴. بندر عباس کنونی

دلیل احترامی که به رئیس خشن این هیئت، سفیر بروگمن<sup>۱</sup> و اعمال وحشیانه او می‌گذاشت به علت سفر اشاره نکرده است. احتمالاً دلیل آن بی‌نتیجه ماندن مأموریت هیئت می‌باشد. شاردن در این مورد می‌نویسد که سفیر بروگمن تاجری اهل هامبورگ بود و می‌پنداشت سود فراوانی که هلندی‌ها از طریق تجارت با هند شرقی به دست می‌آوردند به خاطر تجارت ابریشمی بود که از طریق ایران به اروپا صادر می‌گشت. او به این فکر افتاد که ابریشم را در عوض خلیج فارس و اقیانوس هند از طریق دریای مازندران و روسیه به اروپا صادر کند زیرا این مسیر بسیار مقرون به صرفه‌تر و سریع‌تر بود و در این صورت سود او بیشتر از تجار هلندی می‌شد. البته به او اطلاعات کافی داده نشده بود زیرا کمپانی هلندی از بابت تجارت ابریشم ایران سودی نمی‌برد اما او موفق شد تجار هامبورگ را برانگیزد. او پس از گرفتن اجازه‌نامه از والی خود، شرکتی تأسیس نمود تا تجارت با ایران را از طریق روسیه آغاز نماید. او تصور می‌کرد که ارسال هیئتی به دربار ایران در پیشرفت این شرکت قدم مؤثری خواهد بود. تجار عقیده داشتند که ارسال هیئتی از طرف والی هامبورگ کافی نیست و توجه شاه را جلب خواهد کرد. باید از حاکم هولشتین<sup>۲</sup> درخواست شود تا هیئت، تحت نام وی به دربار ایران سفر کند. کاروان پس از بدست آوردن رضایتنامه به راه افتاد. زمانی که آنها به معدن ابریشم در ایران رسیدند محاسبه نمودند که حتی اگر ابریشم را به نصف قیمت خریداری کنند با خرج سفر و مالیات، قیمت تمام شده آنچنان بالا خواهد بود که هیچ سودی نصیب آنها نخواهد شد. چون شکست تجاری را پذیرفتند انگیزه سفر را پنهان داشتند و هیئت را یک هیئت سیاسی قلمداد نمودند.

گروه آنها متشکل از ۱۳۰ نفر بود. آنها هدایای فراوانی تقدیم شاه کردند و حتی پیشنهاد نمودند شاه جنگی را با ترک‌ها آغاز کند و راه ارسال ابریشم به ایتالیا را در عوض ترکیه از هامبورگ برقرار سازد. پیشنهاد آنها چنان نامشخص بود که شاه صفی سؤال کرد "ایا طریقی هست من از نیات شما باخبر گردم؟ من با کمال احترام منتظر شنیدن آن می‌باشم". شاه صفی میهمان‌نوازی شایانی از هیئت به عمل آورد و حتی اجازه داد رقااصان ایرانی برای آنها برقصند. در این جشن اعضاء هیئت متوجه شدند شخصی در نزدیکی سرپرست هیئت پشت پرده نشسته و به صحبت‌های او گوش می‌کند تا از علت سفر آنها آگاه گردد. این شخص به زبان‌های ایتالیایی و پرتغالی، زبان‌هایی که سرپرست هیئت از طریق مترجم با دربار صحبت می‌کرد آشنائی داشت و علاقمند بود نظر هیئت را در مورد دربار شاه ایران بداند. البته مطالبی که دستگیر این شخص شد فقط نظر بروگمن در مورد تابلوها، غذاها و شراب‌هایی بود که در این جشن صرف کرده بود و برای شاه ارزش چندانی نداشت و به حل مشکل هیئت هم کمکی نمی‌کرد. شاه میهمان‌نوازی خاص ایرانیان را در مورد هیئت انجام داد و آنها را با هدایای فراوانی به کشورشان باز گرداند. از آنجائی که خرج

۱. Brugman

۲. Fredrik III فردریک سوم، تولد ۲۲ دسامبر ۱۵۹۷، درگذشت ۱۰ اوت ۱۶۵۹ م، فرزند جان آدولف و جد گوستاو سوم پادشاه سوئد در قرن ۱۷ م،

سفر آنها تمام شده بود مقداری پول نقد هم برای مراجعت به آنها پرداخت نمود. مدت‌ها پیش از آنکه کشورهای اروپائی از نظر سیاسی نظری به ایران بی‌اندازند، هیئت‌های مذهبی به ایران رفت و آمد می‌کردند. اولین گروهی که به ایران رفته و ایرانیان را با نام اروپا آشنا نمود مبلغین مسیحی فرانسوی بودند که در اوایل سلسله صفوی راهی ایران شدند. با پیشرفت امور آنها، کشیش‌ها و راهب‌هایی از ایتالیا و پرتغال هم به ایران سفر کردند. در طول سلطنت این خاندان هیئت‌های مذهبی در اصفهان اقامت کرده و کلیساها، صومعه‌ها و مدارس دینی بنیان نهادند. شاه عباس بزرگ از آنها استقبال شایانی کرد و به خاطر تعلیم ایرانیان از آنها قدردانی نمود. حتی برای آنها استثناهائی هم قائل شد. او چند ارمنی را از ارمنستان دعوت کرد. آنها محله جلفا و کلیسای آن را در اصفهان بنا نمودند و مبلغین در آنها اقامت گزیدند. پادشاهان پس از وی هم با مبلغین با مهربانی رفتار می‌کردند. از آنها فقط محافظت نمی‌شد بلکه برای آنها احترام فراوانی قائل بودند. داستان زیر در زمان شاه صفی دوم گویای آزادی آنها در دربار شاه ایران می‌باشد.

گفته می‌شود که کلیسایی در اصفهان اجازه داشت ناقوس داشته باشد. یکی از اعیان و محترمین شهر که در نزدیکی آن زندگی می‌کرد از صدای زنگ آن ناراحت بود. او به خدمت شاه صفی رسید و با لغات ناشاستی از آن شکایت کرد. شاه که از صحبت وی در مورد صدای ناقوس کلیسا ناراحت شده بود به او قول داد به شکایت وی رسیدگی کرده و خیال او را راحت کند. شاه او را به منزل فرستاد اما دستور داد در منزل، سر او را از بدنش جدا کنند.

مبلغینی که در صدد بودند ایرانیان را به مسیحیت دعوت کنند یسوعی‌ها<sup>۱</sup>، کاپوچین‌ها<sup>۲</sup> و دومینیکن‌ها<sup>۳</sup> بودند اما چون پیشرفت ناچیزی داشتند با وحشت از پیشرفت نامحسوس خود، در اواخر قرن ۱۷ به کشورهای خود مراجعت کردند. اینک در قرن ۱۹ مجدداً مبلغینی به ایران سفر می‌کنند اما پیشرفت آنها هم بسیار اندک است.

چگونگی برخورد دربار ایران با سفرای خارجی در زمان شاه عباس دوم (۱۶۴۲-۶۶ میلادی) و شاه صفی دوم ملقب به شاه سلیمان (۱۶۶۶-۹۴ میلادی) را شاردن در کتاب معروف خود در مورد ایران به دقت نوشته است و در هیچ کتاب دیگری مطالب جامع‌تری در این مورد یافت نمی‌شود. شاردن یک تاجر فرانسوی بود که در سال‌های ۱۶۶۴ تا

۱. Jesuit ژزونیست یا همراهان عیسی‌مسیح، شاخه‌ای از مذهب کاتولیک که توسط ایگناتیوس لویولا در سال ۱۵۳۴ م تأسیس و در سال ۱۵۴۰ م توسط پاپ پائولوس سوم تأیید شد. ژزونیست در زبان لاتین به معنی سربازان مسیح است و آنها پیاده‌نظام پاپ نام دارند زیرا ایگناتیوس لویولا پیش از کشیش شدن شوالیه بود.

۲. Kapucin شاخه‌ای از مذهب کاتولیک که در سال ۱۵۱۷ م از شاخه فرانسیسکا جدا شد. آنها ردای قهوه‌ای با سرپوش بزرگی به تن می‌کنند. پایه‌گذار آن راهب ماته‌او دی‌باشی در نظر داشت حتی ساده‌تر و بی‌پیرایش‌تر از فرانسیسکاها زندگی کند و باقی ساعات را به تبلیغ مسیحیت بپردازد.

۳. Dominikan شاخه‌ای از مذهب کاتولیک که سعی در ترویج مسیحیت توسط موعظه دارد. این فرقه در سال ۱۲۱۵ م توسط یک کشیش اسپانیایی از فرقه آگوستین به نام دومینیگوس در شهر تولوز فرانسه پایه‌گذاری شد و در سال ۱۲۱۶ م توسط پاپ هونوریوس سوم تأیید گردید.

۱۶۷۷ میلادی سفرهای متعددی به ممالک شرقی به ویژه ایران داشت. آنگونه که او بیان می‌کند با توجه به اینکه به مذهب پروتستان پایبند بود امکان کار در فرانسه کاتولیک را نداشت. در یادداشت‌های او نوشته‌های دقیقی راجع به طبیعت و محصولات ایران و همچنین آداب و رسوم ایرانیان و طرز زندگی آنها وجود دارد که کتاب او را در مورد ایران حتی در این روزگار هم بی‌همتا می‌کند. او در مورد فرستادگان دول خارجی به دربار ایران می‌نویسد "در مورد طرز برخورد با فرستادگان خارجی که در ایران ایلچی خوانده می‌شوند، ایران بهترین نمونه‌هاست. از لحظه‌ای که ایلچی قدم به خاک ایران می‌گذارد میهمان شاه به حساب آمده و به گونه‌ای سلطنتی از او پذیرائی می‌شود. والیان ولایات مختلفی که سفیر برای رسیدن به پایتخت از آنها عبور می‌کند برای پذیرائی و ایجاد رفاه، با هم رقابت می‌کنند. مهمانداری که مأمور پذیرائی از او می‌باشد همواره در کنار اوست و از او مراقبت می‌نماید. او را در کاخ‌های سلطنتی، اگر در شهر وجود داشته باشد، یا هر مکانی که علاقه داشته باشد مسکن داده و از او به بهترین وجه پذیرائی می‌نمایند. اعیان و اشراف به ملاقات او می‌آیند، هدایایی به او تقدیم کرده و میهمانی‌هایی به افتخار او ترتیب می‌دهند. به همین ترتیب او منزل به منزل حرکت می‌کند تا به دربار برسد. خرج او با والیان منطقه است. در پایتخت هم مخارج او را دولت تقبل می‌کند. هنگام مراجعت، او به همین منوال تا مرز بدرقه می‌شود. آنچنان که در کتاب‌ها خوانده‌ام این سنت از زمان‌های باستان در مشرق‌زمین رایج بوده است.

سفرای اروپائی هم دیده شده‌اند که یا به خاطر جلوگیری از ولخرجی و یا اینکه مخارج آنها تحمیل مردم منطقه نشود، از این میهمان‌نوازی سر باز زده‌اند زیرا در واقع این مردم هستند که مخارج سفیر را متحمل می‌شوند اما سفرای ممالک شرقی تماماً از این پذیرائی استفاده کرده و در خاتمه حتی تشکری هم نمی‌کنند. یکی از سنت‌های دربار ایران این است که همواره نمایندگان را به خرج دولت مدت زیادی در انتظار شرفیابی نگه می‌دارند، اگر چه اطلاع دارند که سفیر برای این دیدار عجله دارد. سفرا پیش از شرفیابی اجازه ندارند خانه را ترک کنند و در قصرهای مرفه به صورت یک زندانی از آنها به بهترین وجه مراقبت می‌شود. ایرانیان اعتقاد دارند که اگر هیئت در انتظار شرفیابی بماند نشانه میهمان‌نوازی آنهاست. اگر به گونه‌ای دیگر رفتار کنند شاید چنین تفسیر شود که آنها از هیئت خسته شده‌اند و از سفرا فقط تا زمان انجام کارها پذیرائی می‌شود. در طول مدت اقامت طولانی ایلچی در دربار، مهماندار از علت سفر وی آگاه شده و آن را به دربار اطلاع می‌دهد. دربار هم پاسخ خود را با فراغت خاطر آماده می‌کند. سپس زمان شرفیابی را کتباً یا شفاهاً به اطلاع سفیر می‌رسانند. شاه معمولاً سفرا را در میان تمام وزیران خود به حضور می‌پذیرد. فرستاده پس از ادای احترام، نامه خود را رسماً تقدیم کرده، به جای خود در تالار مراجعت می‌نماید و در تمام مدت شرفیابی در آنجا قرار می‌گیرد."

شاردن آنگاه در مورد هیئت عظیم هندی که در سال ۱۶۶۳ میلادی به دربار شاه عباس آمده بود مطالبی بیان می‌کند. این هیئت در پاسخ اعزام نماینده شاه ایران برای تبریک

تاجگذاری شاه مغول<sup>۱</sup> در سال ۱۶۶۰ میلادی اعزام شده بود. هیئت هندی مرکب از ۸ هزار نفر بود. ۴ هزار اسب و ۸ هزار حیوان بارکش که تقریباً همگی شتر بودند، لوازم و هدایای آنها را حمل می‌کردند. سفر آنها از مرز کشور تا پایتخت شش ماه طول کشید. آنها به مدت نه ماه در انتظار شرفیابی بوده و در تمام این مدت میهمان شاه بودند. سفیر که ترویت‌خان<sup>۲</sup> نام داشت مردی جدی و تیزهوش بود. علت سفر او تقاضای شاه هند از پادشاه ایران بود تا شهر قندهار به هندوستان باز پس داده شود. این شهر در طول سالیان سال باعث اختلافات مرزی هند و ایران بود، آن چنان که بغداد دائماً سبب اختلافات ایران و دولت عثمانی بود. در این شرایط هر دو شاه تصمیم داشتند غرور و تجمل خود را به رخ دیگری بکشند. سفیر، هدایایی معادل ۴ میلیون اکوز<sup>۳</sup> که نیمی نقد و نیم دیگر پارچه نفیس و سنگ‌های قیمتی بود تقدیم شاه و وزرا کرد. ۲ میلیون اکوز هم خرج سفر هیئت بود. شاه برای نشان دادن بی‌ارزش بودن هیئت، به مهماندار دستور داده بود از میان شهرها و روستاها به آرامی حرکت کرده و شرفیابی سلام را هم تا می‌توانستند به تأخیر بی‌اندازند. دربار ۲ میلیون سکه نقد را به ایلچی پس داد. روز پس از شرفیابی خداحافظی هدیه‌ای معادل ۳۰۰ هزار اکوز به سفیر داده شد که ۲۰۰ هزار اکوز نقد و باقی به صورت سنگ‌های قیمتی، فرش و ۴۰ اسب اصیل بود. سفیر هم هدایای نقدی شاه را باز پس فرستاد. اگر این دو شاه روابط خوبی داشتند این مسائل کاملاً طبیعی می‌نمود اما طرز برخورد دربار با سفیر هند حکایت از آن داشت که مناسبات میان دو کشور دوستانه نبود. درخواست شاه هند برای بازپس گرفتن قندهار، شاه عباس را به هیچ‌وجه خوشحال نکرد. نامه شاه مغول هم خیلی دوستانه نبود. القابی که شاه مغول در نامه خود از آنها استفاده کرده بود، شاه را تحریک می‌کرد و پادشاه ایران آنها را فقط لایق خود می‌دانست. یکی از این القاب "سردار رشید پیامبر" بود که همین لقب برای آزار شاه ایران کافی بود و باعث می‌شد دربار ایران با سفیر هند رفتار غیردوستانه‌ای داشته باشد. شاردن فرستاده شده بود تا "سفیر هند بداند که تجار از گوشه و کنار جهان به ایران سفر کرده و گنج‌های ارزش‌مندی به همراه می‌برند". شاردن شنید که سفیر از طرز برخورد دربار با خود شکایت داشت.

روز شرفیابی سفیر را مجبور کردند بیش از اندازه معمول در مقابل شاه سجده کند و شاه با خشونت ریش او را کشید. شاه هنگامی که از پادشاه هند نام می‌برد او را شاه‌زنگی و سگ خطاب می‌کرد که پدر و برادر خود را کشته است. اقامت بیش از اندازه سفیر هند در ایران علت سیاسی دیگری هم داشت. شاه‌عباس می‌دانست که پادشاه هند منتظر مراجعت سفیر خود می‌باشد تا به قندهار حمله کند و این عمل باعث می‌شد شاه، زمان بیشتری برای

۱. اورنگ زیب علمگیر، تولد ۳ نوامبر ۱۶۱۸، درگذشت ۳ مارس ۱۷۰۷ م، ششمین امپراتور گورکانی هند که بین سال‌های ۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷ م حکومت کرد. او سومین پسر شاه جهان و همسر ایرانی وی به نام ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل بود. بنای زیبای تاج‌محل به یاد ممتاز محل ساخته شده است.

۲. Terviet

۳. Ecus سکه‌های طلا و نقره که از اواسط قرن ۱۳ م در فرانسه ضرب می‌شد. ارزش آنها در سنوات مختلف متفاوت بوده است. این سکه پس از انقلاب کبیر فرانسه از بازار برچیده شد.

مستحکم کردن دفاع شهر و آمادگی لشکر خود داشته باشد.

"سفیر هند در مدت اقامت خود در ایران زیباترین و اصیلترین اسبهای ایرانی را خریده بود و تصمیم داشت آنها را با خود به هند ببرد. هنگامی که برای کسب اجازه برای خروج اسبها به دربار مراجعه کرد از او درخواست شد برگه عبور خود را نشان دهد اما او خاطر نشان کرد که مقام وی به عنوان سفیر، او را از این عمل مصون می‌دارد و این عمل درخور یک سفیر نمی‌باشد. چون شکایات وی به جایی نرسید او دستور داد تمامی ۶۰ یا ۷۰ اسب را به طرز وحشتناکی در خارج از اردو به قتل برسانند.

آداب و رسوم دربار ایران چنین است که سفیر هنگام شرفیابی، نامه خود را تقدیم می‌کند. سپس مفاد نامه او بررسی شده و به پیشنهادها و درخواست‌های او رسیدگی می‌گردد. در مجلس شاهی که به افتخار سفیر ترتیب داده می‌شود، وزیر اعظم پاسخ نامه او را می‌دهد. اگر سفیر از پاسخ راضی نباشد، مشاوره با حضور مهماندار، مترجم و منشی‌ها ادامه می‌یابد. زمانی که مذاکرات به نتیجه رسید، سند نهایی آماده می‌شود. در این صورت لباس شاهانه‌ای به سفیر هدیه می‌گردد و سفیر موظف است در شرفیابی خداحافظی آن را به تن کند. در این مجلس، سفیر از پاسخ نهایی شاه رسماً آگاه می‌گردد. آری در دربار ایران اینگونه با سفرا رفتار می‌شود.

خلعتی که شاه به سفرا هدیه می‌دهد، اغلب باعث ناراحتی سفرا می‌شود. حتی در دربارهای اروپا هم اینگونه است. این هدیه بسیار عالی و گرانبهاست. ارزش خلعت بستگی به مقام سفیر دارد و در اکثر موارد آنها راضی از تالار خارج نمی‌شوند. دادن خلعت در دربار ایران مراسم برنامه‌ریزی شده خاصی دارد. خلعت کامل شامل اسبی با لوازم کامل سوار کاری، خنجر، شمشیر و دو دست لباس یکی تابستانی و دیگری زمستانی می‌باشد. این تشریفات شامل حال سفرای آسیائی نظیر سفیر هند می‌گردد. هدایای دربار به سفرای کشورهای اروپائی عبارت است از شمشیر، خنجر و یک اسب بدون لوازم سوارکاری و هیچ لباسی پیشکش نمی‌شود.

مطابق سنت دربار ایران هیچکس اجازه دست زدن به نامه شاه را ندارد و چنین کاری را بی ادبی می‌دانند. به این دلیل سفرا نامه‌های شاهان خود را در کیسه‌های پارچه‌ای گلدوزی شده گرانقیمت با تزئیناتی از مروارید حمل می‌کنند تا دست کسی به نامه نخورد. وزیر، نامه سفرای اروپائی را اگر در جعبه طلایی یا کیسه گرانقیمت حمل نشود به شاه تحویل نداده و باز پس می‌دهد زیرا ممکن است جعلی باشد. عقیده دربار ایران بر آن است که نامه‌های شاهان نباید مثل نامه‌های معمولی فقط در یک پاکت حمل شود."

در این قسمت در نظر دارم چند سطر در مورد ورود همزمان سه سفیر به اصفهان در سال ۱۶۷۰ میلادی بیان کنم.

"سالنی که برای شرفیابی آماده شده بود، تالار بسیار زیبا و بزرگی بود که در بالای دروازه ورودی قصر قرار داشت. این یکی از زیباترین تالارهای جهان بود. ارتفاع این سالن از سطح زمین به اندازه‌ای بود که از پنجره آن، مردم در میدان مثل کوتوله‌های دو



فوتی دیده می‌شدند. اگر از میدان قصر به تالار نگاه می‌کردند اشخاص قابل شناسائی نبودند. ساعت ۹ شاه به همراه تمامی درباریان و وزرای خود که حدود ۳۰۰ نفر می‌شدند وارد تالار شد. از پنجره این سالن مشاهده شد که سفیر لزگی‌ها<sup>۱</sup> از گوشه شرقی میدان وارد گشت. مرد جوان زیبا و خوش لباسی بود که دو سوارکار و ۴ خدمتکار پیاده، به همراه داشت. حدود صد قدم مانده به دروازه قصر، مسئول تشریفات او را از اسب به زیر آورد و سریعاً به تالار که شاه در آنجا بود، رساند. در ورودی تالار، ایشک آقاسی‌باشی نزد او رفته، او را به خدمت شاه برد و مجبور کرد پای شاه را ببوسد. این یکی از سنن دربار ایران است که هر کس، بدون توجه به مقام و منزلت، افتخار دیدن شاه را پیدا کند باید به آن عمل کند، حتی اگر غیر ایرانی باشد. به این عمل در زبان فارسی پابوسی گفته می‌شود. بعضی‌ها آن را زمین بوس یا روی زمین می‌نامند که اشاره به قرار گرفتن صورت به روی زمین دارد.

یک ربع بعد، سفیر مسکوئی‌ها از راه رسید. او سوار بر اسب پیشکش شاه، حرکت می‌کرد. آنقدر بی‌چیز بود که حتی اسبی از خود نداشت. مسئول تشریفات سفرا، وی را راهنمایی می‌نمود. در ۱۵۰ قدمی قصر، مسئول از اسب پیاده شد و خواست وی را هم به زیر آورد ولی او امتناع کرد. من مطمئن نیستم که او از پیاده شدن ایلیچی‌لزگی در صد قدمی قصر اطلاع داشت یا اینکه شاه خود را پر قدرت می‌دانست اما او قصد داشت قدری بیشتر سواری کند. سفیر بدون توجه به دستور مهماندار، به اسب خود مهمیز و نهیبی زد و چند قدم دیگر پیش رفت. مسئول مجدداً سعی کرد وی را قانع به پیاده روی کند اما او توجهی نکرد. پیشخدمتی دهنه اسب وی را کشید و اسب ایستاد ولی او بی‌توجه به تذکرات مهماندار مجدداً به سواری ادامه داد. پیشخدمت ضربه‌ای به دهان اسب زد. اسب دو پا شد و سفیر مجبور گشت به زیر آید. او پیرمرد سفید موئی بود و ظاهری آراسته داشت. او نامه شاه خود را در یک کیسه مخملی حمل می‌نمود و مترجم او در سمت چپ وی حرکت می‌کرد. وی مستقیماً به تالار راهنمایی شد و او را هم مجبور کردند مانند سفیر لزگی پای شاه را ببوسد.

آنگاه سفیر بصره از راه رسید و در دروازه میدان از اسب به زیر آمد و مانند سفرای دیگر به تالار راهنمایی شد. سپس زمان تقدیم پیشکش‌ها رسید. ابتدا نوبت هدایای سفیر مسکوئی‌ها بود که توسط ۷۴ نفر آورده شد. یک آویز کریستال، ۱۲۹ تخته مخمل سرخ و سبز و ۲۰ شیشه و دکا هدایای وی را تشکیل می‌داد. هدایای سفیر لزگی ۵ پسر کوچک خوش‌لباس، جلیقه فلزی مخصوص جنگ و یک دست لوازم کامل سوارکاری بود. سفیر بصره یک شیر جوان، یک بوقلمون و سه اسب عربی زیبا به همراه آورده بود.

پس از تقدیم پیشکش‌ها طبل و شیپور به همراه چند آلات و ادوات دیگر نواخته شد و برده‌های جنگجو، کشتی‌گیران و شمشیربازها وارد شدند تا نمایش آغاز گردد. ناگهان مسئول شیر حیوان را رها کرد و شیر به گاو نری که در نزدیکی او بود هجوم برد. مسئول

۱. قومی در جنوب داغستان و شمال شرق جمهوری آذربایجان

گاوها و گوزنها که حیوانات را برای نبرد می‌برد آنها را رها کرد. اتفاقی که رخ داد یک خونریزی بود تا جنگ بین حیوانات. دو نفر زنجیر شیر را گرفتند. گاو با نزدیک شدن شیر در حال فرار بود اما شیر خود را به آنها رساند و به روی گاو پدید. نگهبانان دخالت کردند و گردن گاو را با تبر زده و خون آن را به شیر دادند. علت دخالت مأمورین و جلوگیری از درگیری شیر و گاو این بود که شیر مظهر دربار ایران است و اگر گاو در این نبرد پیروز می‌شد منجمین آن را نشانهٔ افول ستارهٔ دربار تعبیر می‌کردند.<sup>۱</sup>

جهانگرد فرانسوی دیگری که در دربار شاه عباس دوم از وی به خوبی پذیرائی شده تاورنیه<sup>۱</sup> می‌باشد که چند نوبت در دربار او اقامت کرده است. او در سال ۱۶۶۴ میلادی برای ششمین بار وارد اصفهان شد. او هم مانند شاردن خاطرات خود را از سفر به ایران در کتابی چاپ و منتشر نموده و در آن در مورد طرز استقبال دربار از سفرا، مطالبی بیان کرده است. تاورنیه در سفر آخر خود به خدمت شاه شرفیاب شد. در این ملاقات شاه با ۱۳ تن از خاجگان دربار و دو پیرمرد خوش‌ظاهر که وظیفهٔ آنها در آوردن کفش شاه در کنار فرش ابریشمی با رگه‌های طلائی تالار بود، حضور یافت. شاه ردای پهنی با طلاکاری به تن داشت که تا زمین می‌رسید. آستر این ردا از چرم اصل و گرانبها بود. از جمله هدایای تاورنیه به شاه، آینهٔ محدبی بود که تصویر را بزرگتر می‌کرد و شاه از داشتن آن بسیار خوشحال شد. او خاجه‌ای را که بینی بزرگی داشت به خدمت خواند و تصویر او با بینی چند برابر شده، باعث شادی شاه شد و شاه نتوانست جلوی خندهٔ خود را بگیرد. آنگاه حدود یک ربع ساعت با در دست داشتن آن خود را سرگرم کرد.

هیئتی از تاتارها به دربار شاه رسید. هدایای آنها عبارت از ۹ اسب اصیل با لوازم کامل سوارکاری بود. دو اسب روکشی با گلدوزی‌های الماس، دو اسب با یاقوت، دو اسب با زمرد، دو اسب با فیروزه داشت و روکش اسب آخر با مرواریدهای گرانبها تزئین شده بود. اسب‌ها با دو ریسمان طلائی به زمین بسته شده بودند. سطل‌های آب آنها هم از جنس طلا بود. شیرها و ببرهائی که او به عنوان هدیه با خود داشت به روی فرش‌های ابریشمی دراز کشیده بودند.

سقف تالار بسیار بلند بود و ۱۶ ستون ۸ ضلعی بزرگ و عظیم آن را نگهداری می‌کرد. تمامی دیوارها با نقش‌هایی از گل‌های طلاکاری شده تزئین شده بود. در وسط سالن، آب نمائی مرمرین وجود داشت و فواره‌ها آب را به اطراف می‌پاشیدند. کف طلاکاری شدهٔ تالار با فرش‌های ابریشمی مطلا مفروش شده بود. شاه در این بار خاص به روی فرش طلاکاری شده‌ای به روی سکونی که قدری بلندتر از زمین بود نشست بود.

تاورنیه بارها به خدمت شاه رسید و اکثراً ملاقات خصوصی بود. در یک ملاقات، شاه

۱. Tavernier ژان بابتیس تاورنیه، تولد ۱۶۰۵ در پاریس، درگذشت ۱۶۸۹ م در مسکو، سیاح‌فرانسوی که در سال ۱۶۳۱ م به ایران سفر کرد و چندی در دربار شاه عباس دوم به سر برد. در سال ۱۶۳۳ م به فرانسه مراجعت نمود. او حدود هفت سفر به شرق انجام داد. در سال ۱۶۸۷ م برای بار آخر از طریق کپنهاگ و مسکو عازم ایران و آسیا بود اما در سال ۱۶۸۹ م در مسکو درگذشت.

از او راجع به زیبایی زنان سؤال نمود. تاورنیه پاسخ شایسته‌ای به شاه داد و گفت که زیبایی بستگی به فرهنگ و سنت جامعه دارد. ژاپنی‌ها زنان با صورت پهن را دوست می‌دارند. مردان چین زنان با پاهای کوچک را می‌پسندند. در بروننو<sup>۱</sup> زنان با دندان‌های سیاه مورد پسند مردان می‌باشد. در سله‌یس<sup>۲</sup> چهار دندان دخترها را در کودکی کشیده و دندان‌های طلائی در جای آن قرار می‌دهند. در ایران دختران با ابروهای پرپشت که به هم مربوط می‌شوند مورد توجه مردان قرار می‌گیرند اما در فرانسه زنان ابروهای خود را برداشته و فقط کمان باریکی باقی می‌گذارند. گذشته از این موارد، مردان مختلف از زنان متفاوتی خوششان می‌آید و زنی که در فرهنگ کشوری زیباست در کشور دیگر زشت محسوب می‌شود و این نکته هم مانند سایر موارد یک انتخاب خصوصی برای مردهاست. شاه در حالی که از این صحبت لذت می‌برد پرسید "آیا شما دختران بلوند را می‌پسندید یا تیره‌رو را؟". تاورنیه پاسخ داد "عالیجناب، من اگر بخوام زنی بخرم از همان شیوه‌ای استفاده می‌کنم که در خرید نان، الماس و مروارید انجام می‌دهم، یعنی سفید آن را ترجیح می‌دهم". شاه از پاسخ او به خنده افتاد و از او خواست به سلامتی پاسخ وی از جام شاهی بنوشد که این نشانه کمال احترام بود.

بالاخره چند جمله هم در مورد هیئت‌های خارجی در زمان سلطنت شاه صفی دوم (سلطنت ۹۴-۱۶۶۶ میلادی) می‌نویسم.

"سفرانی که با پیغامی از جانب شاهان خود به دربار ایران می‌آیند، به خرج شاه مسکن داده شده و از آنها پذیرائی می‌شود. دربار با آنها با احترام فراوان رفتار می‌کند و شاه همواره هدایایی از قبیل نقره‌آلات و پارچه‌های نفیس که در کارگاه‌های او تولید می‌شود، به سفر می‌دهد. احترام به سفر در ملاقات کاملاً حفظ می‌شود. با رسیدن سفیر به خاک ایران بلافاصله والی در جریان قرار می‌گیرد که سفیری از جانب پادشاهی وارد خاک ایران شده است. او به تعداد کافی اسب و حیوانات بارکش در اختیار سفیر و همراهان قرار می‌دهد. والی قاطر و شتر هم برای حمل بارهای وی فراهم می‌کند. راهنمایی با او همراه می‌کنند تا در طول راه، مکان استراحت، خورد و خوراک برای وی فراهم آورد. در پایتخت، آنها را در حومه شهر مسکن می‌دهند. نماینده‌ای به دربار اعزام می‌شود تا ورود هیئت را به شاه خبر دهد. پس از گزارش تعداد نفرات، مأموری به مسکن آنان آمده، از طرف شاه خیرمقدم گفته و آنها را به مسکن مبلمان شده بهتری که لایق هیئت باشد منتقل می‌نماید. مخارج روزانه مطابق تعداد همراهان به آنها تعلق می‌گیرد. چند تن از محافظان شاه در خارج از خانه به محافظت از مهمانان شاه می‌پردازند. حتی خرج خدمت کاران سفیر هم یک بار در ماه پرداخت می‌شود. مهماندار دائماً از آنها دیدن می‌کند تا کمبود آنها را جبران

۱. Borneo سومین جزیره بزرگ جهان واقع در آسیای جنوب‌شرقی با حدود ۲۳۰،۷۴۳ کیلومتر مربع وسعت که از نظر سیاسی بین کشورهای اندونزی، مالزی و برونئی تقسیم شده است.

۲. Celebes یا سولاووزی جزیره‌ای در دریای مالزی که متعلق به اندونزی است. این جزیره با مساحت ۱۷۴،۶۰۰ کیلومتر مربع یازدهمین جزیره بزرگ جهان می‌باشد.

کرده و اشکالات احتمالی را بر طرف کند. شاه مرتباً در جریان حال میهمانان قرار می‌گیرد. در جشن‌ها جای مناسبی به آنها داده می‌شود و نماینده‌ای آنان را در شرفیابی و سایر ملاقات‌ها همراهی می‌نماید. همواره با آنها به نحو احسن رفتار می‌شود و اگر کوچک‌ترین موردی باعث ناراحتی آنها شود با خاطی همان‌گونه رفتار می‌شود که این عمل در مورد شخص شاه انجام یافته باشد.<sup>۱</sup>

سانسون<sup>۱</sup> فرانسوی لباس‌های میزبانان را چنین می‌نویسد "مهماندار باشی که سفر را برای شرفیابی همراهی می‌کند، نزدیک شاه قرار گرفته و به عصای خود تکیه می‌زند. او کلاه بزرگی به سر دارد که روی آن طلاکاری شده و در بالای آن قطعه‌ای شبیه دکمه بزرگی نصب شده است. لبه‌های آن را پرهای حیوانات کمیاب زینت می‌دهد و در قسمت پائین آن طلاکاری‌ها و گوهرهایی به کار رفته است. پر شتر مرغ یا لکلی در بالای کلاه به چشم می‌خورد. این کلاه احترام زیادی به دارنده می‌دهد. گفته می‌شود متعلق به امام دوازدهم شیعیان یا شخص مقدس دیگری می‌باشد".

سانسون همچنین می‌نویسد که شاه صفی به افتخار سفرای میهمانی‌هایی ترتیب می‌داد. غذای شاه در سرویس طلایی آورده می‌شد و قطر بشقاب به ۳ فوت می‌رسید. آشپز موظف بود غذا را در مقابل شاه مزه کند. ساقی هم باید از همان پیاله‌ای که برای شاه پر می‌کرد می‌نوشید. شراب میهمانان در کاسه‌های گرانقیمت داده می‌شد.

در اواخر قرن ۱۸ میلادی، کشور ایران با هجوم افغان‌ها در آشوب بود. به ویژه در سال‌های ابتدائی آن قرن جنگ‌های شدید بین ایران و افغانستان بی‌داد می‌کرد و کشور تکه‌تکه شده بود. اما این ناآرامی کوتاه شد و نادر شاه (۴۷-۱۷۳۴ میلادی) به این آشوب‌ها خاتمه داد. او نه تنها افغان‌ها را بیرون راند بلکه تمام آسیای مرکزی و هند را به تصرف خود درآورد. متأسفانه گزارشی از سیاحان اروپائی در مورد اتفاقات آن سال‌ها وجود ندارد. هانوی می‌نویسد وقتی سفرای به خدمت نادر برده می‌شدند آنها باید در مقابل او سه بار تعظیم می‌کردند. او اطلاع داشت که اشخاص در مقابل شاهان اروپائی کلاه از سر برمی‌دارند و از اروپائیان می‌خواست در مقابل او کلاه خود را بردارند.

پس از مرگ نادر، ایران دست‌خوش ناآرامی‌هایی شد و خان‌ها در سرتاسر ایران به مبارزه پرداختند. هیچ گوشه‌ای از کشور آرامش نداشت. گاهی این و زمانی آن به پیروزی می‌رسید اما هیچ‌کس قدرت مطلقه برای اداره کل کشور را نداشت تا خود را شاه بخواند. خان‌ها یکی پس از دیگری به دست رقیبان خود کشته می‌شدند و ایران بدون پادشاه بود. تا این که در سال ۱۷۹۴ میلادی، آغامحمد خان قاجار<sup>۲</sup> موفق شد تمام دشمنان خود را سرکوب کرده و به تخت سلطنت جلوس کند اما سلطنت وی طولانی نشد. در سال ۱۷۹۷ میلادی

#### ۱. Sanson

۲. بنیانگذار دودمان قاجاریه، تولد ۲۷ خرداد ۱۱۲۱ خ برابر ۱۷ ژوئن ۱۷۴۲ م در دشت اشرفی، تاجگذاری ۱ فروردین ۱۱۶۱ خ برابر ۲۱ مارس ۱۷۸۲ م در ساری، قتل ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۱۷۷ خ برابر ۱۷ مه ۱۷۹۸ م در شوشای قفقاز به دست صادق نهاوندی و یکی از فرماندهان قشون

برادرزاده وی به نام فتح‌علی شاه به تخت شاهی نشست. سفرای خارجی متعددی در زمان شاه جدید به ایران آمدند و اولین مناسبات دائمی با کشورهای دیگر، در زمان وی برقرار گشت. فتح‌علی شاه از تجمل، جشن و سرور بسیار لذت می‌برد و شخصاً غرق در نشانه‌های شاهی، در مراسم شرکت می‌کرد. از هیئت‌هایی که به دربار او می‌آمدند با شکوه و جلال پذیرائی می‌شد.

در ایران فقط دربار از سفرا و اعضاء هیئت‌های خارجی پذیرائی نمی‌کند و مردم هم به آنها به دیده احترام می‌نگرند. تمامی نکاتی که به طریقی به دین ایرانیان مربوط می‌شود مقدس می‌باشد اما این که سفیر یک کشور خارجی چگونه با این تقدس مربوط می‌شود از تصور من خارج است. این تقدس در مراسم نمایشی ماه محرم به اوج خود می‌رسد.

مطابق نوشته‌ها وقتی خلیفه یزید، خاندان حضرت علی‌ع را شکست داد و سر بریده امام حسین‌ع نزد او آورده شد اتفاقاً سفیری از یک کشور اروپائی در خدمت خلیفه بود. با ورود اسرا او از وضع آشفته آنها متأسف شد و از خلیفه سؤال کرد اینها که هستند. خلیفه پاسخ داد از خانواده پیامبر می‌باشند و سر بریده، متعلق به امام حسین‌ع پسر حضرت علی‌ع است و به علت آشوب‌هایی که برپا کرده او دستور قتل آنها را داده است. آنگاه سفیر به پا خاست و به خاطر رفتار زشت او با فرزندان پیامبر با لغات خشن به خلیفه ناسزا گفت که چرا با اولاد پیامبر خود اینگونه رفتار می‌کند. خلیفه برآشفت و دستور داد سفیر شخصاً سر بریده دیگری را برای او بی‌آورد وگرنه کشته خواهد شد. مطابق گفته ایرانیان، سفیر آن چنان دگرگون شد که در دم به دین اسلام و مذهب شیعه گروید و سر بریده امام حسین‌ع را در بغل گرفت. خلیفه خشن دستور داد وی را در دم به قتل برسانند. این همان سفیری می‌باشد که در مراسم تعزیه ماه محرم دیده می‌شود.

جهانگرد دیگری نوشته است که او به چشم خود دیده که ایرانیان در مراسم شبیه‌سازی ماه محرم شخصی را با پوشیدن لباس فراک و گذاشتن کلاه سیلندر، به شکل آن سفیر شبیه سازی می‌کنند. آیا این داستان‌ها واقعیت دارد یا نه، من نمی‌توانم پاسخی بدهم اما مطلع هستم که ایرانیان در مراسم ماه محرم با دیدن خارجی‌ها، به آنها با دیده محبت نگاه می‌کنند که شاید به خاطر داستان فوق باشد.

یکی از مهم‌ترین سفرائی که به دربار ایران بار یافته سفیری می‌باشد که از طرف ناپلئون اول<sup>۱</sup> به دربار ایران رسیده است. ناپلئون به خاطر علاقه فراوان به کشورگشائی، نظری به هندوستان داشت اما می‌دانست بدون توافق و همکاری شاه ایران سعی و کوشش او برای فتح آن، بی‌نتیجه خواهد ماند. او می‌دانست برای لشکرکشی به هند باید از ایران عبور کند. شاه ایران در سال ۱۸۰۵ میلادی هیئتی را به دربار ناپلئون فرستاد و از وی برای تصرف گرجستان کمک خواست. ناپلئون قول داد که پس از رسیدگی به قدرت ارتش

۱. ناپلئون بوناپارت تولد ۱۵ اوت ۱۷۶۹ در جزیره کرس، درگذشت ۵ مه ۱۸۲۱ م در جزیره سنت‌هلن، نخستین امپراتور فرانسه از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۵ م، او پس از شکست از انگلیسی‌ها در نبرد واترلو، در ۱۸ ژوئن سال ۱۸۱۵ م خود را به آنها تسلیم کرد و به دلیل بیماری در سن ۵۲ سالگی در تبعید درگذشت.

ایران و نتایجی که این جنگ به دنبال خواهد داشت، نقطه نظرهای فرانسه را به اطلاع شاه ایران برساند. از اینرو ژوبر<sup>۱</sup> را به دربار ایران اعزام داشت. اما چون پی‌برد رابطه با ایران، عکس‌العمل لندن و سنت‌پترزبورگ را به دنبال خواهد داشت نماینده دیگری به نام ژنرال رومیو<sup>۲</sup> را به ایران اعزام نمود ولی او بلافاصله پس از رسیدن به ایران به طرز مشکوکی درگذشت. گزارش‌هایی که ناپلئون از دربار ایران به دست آورد باعث شد او در سال ۱۸۰۷ میلادی ژنرال گاردان<sup>۳</sup> را به دربار فتح‌علی شاه اعزام کند تا از کمک‌های ایران در لشکرکشی به هندوستان استفاده نماید. اما مأموریت این هیئت با شکست روبرو گشت زیرا دولت انگلستان سر جان مالکوم<sup>۴</sup> را برای خنثی کردن نقشه‌های فرانسه به ایران اعزام کرد. با توجه به زیرکی و هشیاری او و مقدار طلائی که به دربار شاه هدیه کرد توانست شاه را قانع کند که داشتن روابط دوستانه با انگلستان که همسایه ایران در هند است از هم‌پیمانی با فرانسه دور دست‌تر باشد.

کشور ایران در اروپا به درستی به عنوان فرانسه آسیا معروف است زیرا همان گونه که فرانسه مهد ادب و تعلیم و تربیت اروپا می‌باشد ایران هم در آسیا همین نقش را دارد. هرگاه یک اروپائی با یکی از اعیان و اشراف یا تحصیل‌کردگان ایرانی صحبت کند، از ادب، نزاکت و آداب معاشرت وی حیران خواهد ماند. از آنجائی که ما در اروپا به طرز رفتار ایرانیان آشنائی نداریم هنگام رفت و آمد با آنها می‌اندیشیم که آنها فقط به شخص ما احترام گذاشته و فقط با ما اینچنین رفتار می‌کنند. ما به دلیل بی‌اطلاعی از فرهنگ آنها، مرتکب بزرگترین خطاها می‌شویم. یک ایرانی هرگز در رفتار و گفتار خود بی‌ادبی نمی‌کند. ایرانیان ثروتمند برای فراگیری آداب معاشرت فرزندان خود معلم استخدام می‌کنند. قوانین تعلیم و تربیت ایرانیان بسیار پیچیده بوده و نکات زیادی را در بر می‌گیرد. اگر شخصی اقدام به جمع‌آوری آنها کند، یک کتاب قطور خواهد شد. آدم تعجب می‌کند که چه مسائلی باعث شده تا ایرانیان برای روابط خود، حتی برای نکات کوچک و ناچیز زندگی قانون داشته باشند. چگونگی رفتار فرزندان در مقابل پدر و مادر، احترام فرزند خردسال در برابر فرزند ارشد، رفتار زیردستان در حضور بالادستان، خدمتکار در مقابل ارباب، میزبان و میهمان در مقابل یکدیگر و طرز رفتار در خدمت پادشاه همه و همه قوانین خاص

۱. *Jaubert* پیر آمده امیلین پروب ژوبر، تولد ۳ ژوئن ۱۷۷۹، درگذشت ۲۸ ژانویه ۱۸۴۷ م، دیپلمات و شرق‌شناس فرانسوی که در سال ۱۸۰۵ م به دربار فتح‌علی شاه اعزام شد. او در سال ۱۸۰۷ مترجم ناپلئون بود و در سال‌های بعد استاد ایران‌شناسی در کالج فرانسه شد.

۲. *Romieu*

۳. *Gardanne* چارلز ماتیو کنت دو گاردان، تولد ۳ ژانویه ۱۷۶۳، درگذشت ۱۸۱۸ م، ژنرال فرانسوی که در سال ۱۸۰۷ م نماینده ناپلئون در پیمان فرانسه و ایران علیه کشورگشائی انگلستان در هند بود.

۴. *Sir John Malcolm* تولد ۲ مه ۱۷۶۹، درگذشت ۱۸۳۳ م، افسر اسکاتلندی کمپانی هند شرقی که تاریخ‌دان و سیاستمدار بود. او در اوایل قرن نوزدهم بارها جهت مأموریت‌های سیاسی به ایران فرستاده شد. او به زبان فارسی مسلط بود و با فرهنگ و تاریخ ایران آشنایی داشت. از تألیفات او می‌توان از تاریخ ایران و کتابی در مورد جغرافیای ایران نام برد. گفته می‌شود که او سبزمینی را به ایران آورده است.

خود را داراست. یک سیاح آنها را می‌بیند اما طرز پیدایش و علت آنها را درک نمی‌کند. برای نمونه مثلاً یک ملاقات ساده که ما در اروپا به راحتی انجام می‌دهیم، در ایران مراسم خاص خود را دارد. یک ایرانی هرگز سرزده به ملاقات دیگری نمی‌رود. رسم ایرانیان ایجاب می‌کند که وی ابتدا خدمتکار خود را می‌فرستد تا از میزبان در مورد امکان این ملاقات سؤال کرده، زمان مناسبی را برای انجام آن انتخاب نماید. آنگاه میهمان، معمولاً سواره با تعداد هرچه بیشتر از زیردستان خود، عازم می‌شود. تعداد ملازمین او بستگی به شغل و مقام او دارد. میهمان هنگام ورود کفش‌ها را در آورده، وارد اطاق می‌شود. در کنار درب ورودی سلام کرده منتظر می‌ماند تا میزبان از او برای نشستن دعوت کند. ابتدا در مکانی در نزدیکی درب ورودی می‌نشیند و پس از چندین بار دعوت میزبان، بالاخره در کنار او جای می‌گیرد. اگر میهمانان دیگری در اطاق حضور داشته باشند، اشخاص عالی‌مقام‌تر در نزدیکی میزبان جای داده می‌شوند. آنگاه میزبان به میهمان می‌گوید "خوش آمدید و خوشبختی آوردید". میهمان در پاسخ می‌گوید "کمترین شما هستم، قربانت گردم". میزبان سؤال می‌کند "آیا سر شما خوب است؟" و میهمان پاسخ می‌دهد "به مرحمت شما حال من خوب می‌باشد". هیچ جمله‌ای رد و بدل نمی‌شود مگر این که با کلمات زیبا و محترمانه تزئین گردد.

ایرانی‌ها با شنیدن کوچکترین نکته منفی، متأثر شده و آن معاشرت را قابل ادامه نمی‌دانند. اگر روابط دو ایرانی معمولی با یکدیگر به این صورت باشد بیهوده نیست که از لوطی محل گرفته تا وزیر اعظم، شاه را با القابی نظیر شاه شاهان، فرمانده لشکر پیامبر، سایه‌جهان، مرکز دایره هستی، حافظ تخت و تاج، سایه‌خدا و ارباب ساعات خوش خطاب کنند. کسی که افتخار پیدا می‌کند رو در روی شاه ایران قرار گیرد، از نور وجود شاه، چشمان او چنان خیره می‌شود که لغتی برای بیان جملات خود پیدا نمی‌کند. مسلماً اندکی بی‌احتیاطی در چنین شرایطی نشان‌دهنده بی‌ادبی ما اروپائیان خواهد بود. خدا می‌داند چه تعداد از سفرای اروپائی مرتکب چنین خطائی شده و کلاه به دست و کفش به پا در مقابل شاه شاهان قرار گرفته‌اند. ناصرالدین شاه خود با سنت‌های اروپائی آشنائی دارد و خیلی پایبند این مسائل نمی‌باشد اما شاهان سابق قاجار مسلماً از رفتار ناشایست نمایندگان اروپائی و عدم انجام سنن دربار ایران خاطرات بدی تجربه کرده‌اند.

اطمینان دارم بسیاری در دربار ایران توقع داشتند که اعمال هیئت اعزامی اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ به دربار شاه ایران، مانند ملاقات سفیر کتاب حاجی‌بابا که به دربار فتح‌علی‌شاه اعزام شده بود باعث خنده حضار شود. کسی هست این‌کتاب را نخوانده باشد؟ موضوع این کتاب بی‌نظیر که موریه<sup>۱</sup> با اقتباس از یک داستان ایرانی به تحریر درآورده،

۱. Morier جیمز جوستینیان موریه، تولد ۱۷۸۲ در از میر در خاک عثمانی، درگذشت ۱۹ مارس ۱۸۴۹ م در برایتون انگلستان، فرزند یک تاجر سوئسی، اولین دیدار او از ایران در سال ۱۸۰۸ بود. او به عنوان دیپلمات انگلیسی سفرهای به‌دربار قاجار انجام داد. معروفیت او به خاطر انتشار کتاب کمدی حاجی‌بابای اصفهانی در سال ۱۸۲۴ و کتاب حاجی‌بابای اصفهانی در انگلیس در سال ۱۸۲۸ م می‌باشد.

در مورد ماجراجوئی‌هایی پر افت و خیز سفیر و زندگی با ذکاوت و غنی ایرانیان می‌باشد. این کتاب را اعتمادالسلطنه در سفر به کوهپایه‌های البرز با صدای بلند برای ناصرالدین شاه می‌خواند و او نمی‌توانست جلو خنده خود را بگیرد. دکتر هی‌به‌نت خان و من هم در آن جلسه حضور داشتیم. عکس‌العمل حاجی‌بابا در مقابل اعمال سفیر انگلیس هنگام شرفیابی خدمت فتح‌علی شاه آنچنان خنده‌آور می‌باشد که من بهتر می‌بینم این فصل از کتاب را با بیان آن به پایان برسانم.

"پذیرائی از ایلچی انگلیس بسیار جالب بود. این سگ بی‌دین همان‌گونه که انتظار می‌رفت از طرف سردار لشکر پیامبر مورد عنایت واقع شد. مردم ایران از آن همه لقبی که به او داده شده بود حیران بودند. چند تن از روحانیون و ملاها عقیده داشتند که با قبول این شخص بی‌دین و پذیرائی از او، ما باعث بی‌دینی بیشتر او شده و خود مرتکب گناه می‌شویم. در چندی از روستاهای مسیر، مردم در مقابل او گاو قربانی کرده و به راه او شکر پاشیده بودند. روزی که او وارد تهران شد برای او شیپور نواختند و به افتخار او رژه ترتیب دادند. کارهایی انجام شد که فقط لایق شاهزادگان ما می‌باشد.

میزبانی شاهانه‌ای از او به عمل آمد و در مرکز توجه‌ها قرار گرفت. خانه یکی از خان‌ها برای اقامت او غصب شد و آن را با اسباب همسایگان مبله کردند. باغ یکی از همسایگان را هم گرفته و به حیاط خانه محل اقامت او اضافه نمودند. مسئول خزانه سلطنتی مجبور بود با خرج خود تا سرحد ممکن از او پذیرائی کند. پارچه‌های نفیس و لباس‌های زربفت که فقط در جشن‌ها هدیه می‌شد به او اهدا شد. شاهزاده‌ها و اعیان و اشراف مجبور شدند هدایائی به او بدهند. دستور بود که نباید به او چیزی گفته شود که باعث ناراحتی وی گردد زیرا او و همراهان میهمانان شاه بودند. هیچ‌کس از ترس مجازات چیزی به جز نیکی نمی‌گفت.

به نظر می‌رسد که اینهمه توجه و محبت‌های خارج از اندازه به آن بی‌دین خوش‌شانس، او را کاملاً راضی کرده بود. اما در مورد آداب و سنن و طرز رفتار او در خدمت شاه، اشکالاتی ایجاد شد. سفیر مرد یک دنده‌ای بود. اولین اشکال به طرز نشستن او مربوط می‌شد. او تصمیم داشت روز شرفیابی از نشستن به روی زمین خودداری کرده و تقاضای صندلی نماید. آنگاه در محل قرار گرفتن صندلی در کنار تخت شاه نظر داشت. سپس از در آوردن کفش‌های خود و پوشیدن جوراب‌های قرمز رنگ شکایت کرد و به رفتن بدون کفش در تالار سنگفرش اعتراض نمود. مشکل سوم کلاه بود. او می‌خواست هنگام تعظیم در برابر شاه کلاه از سر بردارد. به او تذکر داده شد که در مراسم دربار ایران، این کار نهایت بی‌ادبی می‌باشد. او در مورد لباس‌های خود هم یک‌دندگی می‌کرد. به او گفته شد که لباس‌هایی از طرف دربار به او و همراهان داده خواهد شد تا با ظاهری آراسته در مقابل شاه حضور یابند اما او قبول نکرد و با تحقیر رسوم ما، پافشاری نمود تا با لباس رسمی خود شرفیاب گردد، دقیقاً به همان ترتیبی که در مقابل شاه خود حاضر می‌شد. از آنجائی‌که تا آن زمان هیچ‌یک از درباریان از فرنگ دیدن نکرده و از البسه اروپائیان در مقابل شاهان



خود بی‌خبر بودند ایلچی می‌توانست حتی با لباس خواب و یا با شب کلاه شرفیاب گردد. این مشکل لاینحل بود. وقتی به این مشکل می‌اندیشیدیم ناگهان به یاد آوردم که من چند نقاشی از اروپائینی که در زمان شاه عباس به ایران آمده بودند در دیوارهای تالار چهل‌ستون اصفهان دیده‌ام. به ویژه یکی از آنها سفیری اروپائی را در کنار شاه عباس نشان می‌داد. پس این لباسی بود که اروپائیان در مقابل یک تاجدار به تن می‌کردند. موضوع را به رئیس خود گزارش دادم و او با وزیراعظم مطرح نمود. وزیراعظم دستور داد یکی از نقاشان چیره دست اصفهان، تصویری از آن تهیه کرده به تهران ارسال دارد.

وقتی نقاشی به تهران رسید، آن را به سفیر نشان دادیم. به او گفته شد که شاه مایل است هنگام شرفیابی، او و همراهان این لباس را که در مقابل شاه خود به تن می‌کنند در بر داشته باشند. سفیر با دیدن تابلو قهقهه‌ای سر داد که نمی‌توان نوشت و گفت آیا شما ما را با میمون عوضی گرفته‌اید که چنین لباس‌هایی به ما پیشنهاد می‌کنید. او همچنان روی پوشیدن لباس‌های خود پافشاری می‌نمود، تا جایی که درباریان پذیرفتند آنها در شرفیابی لباس‌های خود را به تن داشته باشند.

جلسه شرفیابی این سفیر بی‌ادب و بی‌فرهنگ خیلی بهتر از آنچه که انتظار می‌رفت انجام گرفت. همه در تعجب بودیم که چگونه این شخص یک‌دنده که آداب و رسوم دربار را بلد نبود، موفق شد بدون اعمال ناشایست و حرکات احمقانه شرفیابی را به پایان برساند. شاه با لباس فاخر و گرانبها که چشم اجنبی‌ها را کور می‌کرد، بر تخت زرین خود در تالار نشست. شاه چنان ابهتی داشت که یکی از همراهان ایلچی فریاد کشید "ایا جمشید"، داراب<sup>۲</sup> و انوشیروان می‌توانند خود را با چنین شاهی مقایسه کنند؟". شاهزاده‌ها در دو طرف تخت ایستاده بودند. آنها حتی از جواهرات روی سینه پدر هم درخشندتر به نظر می‌رسیدند. سه وزیر معدن عقل، هوش و ذکاوت در فاصله‌ای پشت به دیوار نظاره می‌کردند. امرا و رؤسا در کنار دیوارهای تالار، صف بسته و به سان ملائک و مانند ستارگان شب‌های مهتابی به دور ماه حلقه زده بودند. فرنگی‌ها که در وسط تالار بودند، با پاهای برهنه، کت‌های کوتاه، چانه‌های بدون ریش و لب‌های بدون سیبیل، مانند پرندگان یا میمون‌های بیماری بودند و هیچ شباهتی به انسان نداشتند. آنها در کنار ایرانیان خوش‌لباس کاملاً زنده به نظر می‌رسیدند. انگار نه انگار که در مقابل شاه باعظمتی ایستاده باشند. فقط هیکل و طرز چهره آنها نشان می‌داد که آنها هم مانند ما انسان هستند. سخنرانی ایلچی نمایانگر ملتی بود که او به آن تعلق داشت. جملات خود را با کلمات زیبا، زینت نمی‌داد و سخنان وی اصلاً شایسته این مجلس نبود. مطالب را همان گونه که بود بیان می‌کرد. بیشتر

۱. یکی از پادشاهان اسطوره‌ای که در اوستا از او به نام "بیم" نام برده شده و سرانجام به دست ضحاک کشته شده است. بنا بر گزارش اوستا، او آریائیان را پس از یخبندانی بزرگ از سرزمین‌های سرد به سوی پارس، مرکز نژاد آریا رهنمون شد.

۲. داراب، داریوش سوم یا دارا دوازدهمین و آخرین پادشاه امپراتوری هخامنشی، زندگی از ۳۸۰ تا ۳۳۰ پ م، تاجگذاری ۳۳۶ پ م، فرزند آرشام، نوه داریوش دوم و سی‌سی‌گامبیس، دختر اردشیر دوم بود. پس از شکست او از اسکندر در سال‌های ۳۳۳ تا ۳۳۱ پ م این سلسله خاتمه یافت.

شبیبه به محاوره ساربانان بود. ما باید از زیرکی مترجم متشکر باشیم زیرا سفیر حتی یک بار هم شاه را با القاب وی مانند شاه شاهان یا مرکز جهان هستی خطاب نکرد".

اگر بخواهیم طرز برخورد ایرانیان و احساسات آنها را با آداب و رسوم فرنگی‌ها مقایسه کنیم، قلم تا ابد در کار خواهد بود. چند تن از اندیشمندان اروپائی آن را با جملات فیلسوفانه‌ای بیان نموده و نوشته‌اند که آب و هوای منطقه خارجیان که تاریک، مرطوب و بدون آفتاب می‌باشد تأثیر مستقیم بر آداب و رسوم و طرز برخورد آنها دارد. "مردم کشورهایی که در کنار دریا به سر می‌برند و در طول سال، به مدت نسبتاً طولانی بدون آفتاب و گرما زندگی می‌کنند، هرگز نمی‌توانند شبیه انسان‌هایی شوند که حتی یک روز از سال هم بدون خورشید به شب نمی‌رسانند و اصلاً نمی‌دانند که دریا یعنی چه". اما گروهی از اندیشمندان این اختلافات را به طرز ساده دیگری بیان می‌کنند و این کمبودها را در نتیجه عدم پابندی اروپائیان به دین می‌دانند. زندگی آنها را مجازاتی به شمار می‌آورند که حتی در این دنیا هم باید عذاب بکشند. هرآینه سفرای، همراهان و تمامی مردم کشورهای ما به دین اسلام گرویده و به آن اعتقاد پیدا کنند بلادرنگ شبیه ما خواهند شد. عذاب و شرمساری آنها از بین خواهد رفت و به‌همان نقطه از بهشت خواهند رفت که فرزندان غیور اسلام در راه رسیدن به آن می‌باشند.